

تک برگی راه کارگر

روزنامه سیاسی کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سردبیر: آرش کمانگر یکشنبه ۲۵ آبان ماه ۱۳۸۲ شماره ۱۶ نوامبر ۲۰۰۳ -- ۱۷۸

<<< سکولاریسم نیم بند !! >>>

اعلامیه سازمان در مورد بهم خوردن مراسم سالگرد صفر خان در تهران - در ص ۳

arash@funtrivia.com

[آرش کمانگر](#)

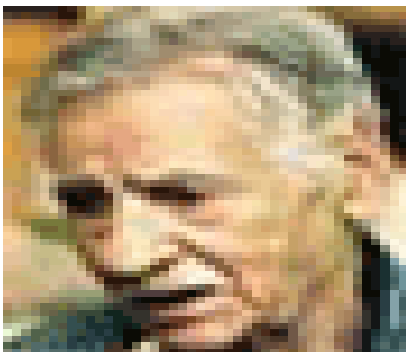
= مسعود بهنود در حسرت جمهوری اسلامی نوپای افغانستان =

صفر قهرمانی از زبان یکی از همبندان!

محمد رضا شالگونی

من در سال ۴۹ به زندان رفتم، اولین بار صفر خان را در آنجا دیدم. قبلاً نام صفرخان را شنیده بودم. از رادیوها به مناسبت ۲۱ آذر و مجلات زیر زمینی که در می آمدند. ولی پدیده صفرخان را من در زندان کشف کردم. میخواهم اینرا بگویم که پدیده صفرخان با صفر قهرمانی فرق دارد.

صفر قهرمانی، آنگونه که ما از دور می شناختیم، فردی بود که زندانی کشیده بود و سمبل مقاومت در زندانهای کشور ما بود؛ فردی بوده که طولانی ترین زندانی در دوره ما را تحمل کرده بود. منتها ایده صفرخان چیز غریبی است. اولین چیزی که میخواهم بگویم همین کلمه خان بود. چون میدانم بعضی ها چه دوستان صفرخان و چه مخالفانش آنرا یاد آوری کرده اند. معلوم است که صفرخان خان نبود، و ضد خان بود. رادیکالهای آمریکای لاتین هنوز هم اصرار دارند که به چه گوارا بگویند "کماندان چه"، این معنی دارد.



فرمانده چیز بدی است و لی "چه" فرمانده بود. بعضی ها میگویند فرمانده فقط یکی است صفر خان نیز خان بود به معنای اینکه شورش علیه یک نظام ظالمانه را نمایندگی میکرد. همانطور که ستارخان خان بوده. معلوم است که وی خان نبوده، بلکه یک چویدار بوده و از میان طبقات پائین برخاسته بود. میخواهم بگویم، من آن چیزی را که در پدیده صفرخان کشف کردم، یک چهره تراژیک است. نه تنها از دید دشمنانش- دشمنانش هنوز می گویند که او هر روزه ده نفر را سر می بریده، اگر تلویزیون لوس آنجلسی ها را تماشا کرده باشید، حتما

بخشی از جامعه روشنفکری ایران که به لحاظ مواضع سیاسی شان، میتوان آنها را اصلاح طلبانی دانست که در تمام سالهای پس از دو خرداد ۷۶- و بعضی از آنها در تمام دوران موجودیت رژیم اسلامی ایران- در رویای تحول تدریجی و استحاله نظام ولایت فقیه به یک "حکومت دمکراتیک" بودند، گاهی در تناقض با متدولوژی سیاسی خود قرار می گیرند. این تناقض را بویژه در رابطه با حوادث کشور همسایه- افغانستان- که دارای اشتراکات زبانی، فرهنگی و تاریخی فراوانی با ما است، میتوان مشاهده کرد. این بخش از افراد و نیروهای سیاسی، مثلاً در حالیکه به شدت با هر نوع شعار سرنگونی رژیم، انقلاب، نافرمانی توده ای، شورشهای مردمی و اقدامات قهر آمیز مخالف بوده اند، زمانیکه آمریکا و متحدینش قصد تهاجم نظامی به افغانستان و سرنگونی رژیم طالبان را داشتند، بر خلاف خط مشی رفرمیستی و مسالمت جویانه شان، از این تحول استقبال کردند و آنرا به فال نیک گرفتند. یعنی قهر و سرنگونی خوب است اما برای همسایه !!

اما گر آنها در آزمون، استفاده از نمونه سرنگونی رژیم طالبان را برای ایران جایز نمی دانستند، اکنون تصمیم گرفته اند، لااقل در یک مورد، روند تحولات سیاسی در کشور همسایه را الگویی برای ایران قرار دهند. ماجرای تدوین پیش نویس جدید قانون اساسی "جمهوری اسلامی افغانستان"، نشانه ای از علاقه این طیف از اپوزیسیون رفرمیست ایران به کپی برداری از افغانستان است که البته با توجه به مخالفت ایشان با انقلاب عادلانه مردم کشورمان برای به زیر کشیدن رژیم ولایت فقیه، چندان دور از انتظار نبود. مگر نه اینکه همین طیف، هم صدا با جبهه دوم خردادها، تحت شعار "مردمسالاری دینی"، قصد دارند از استقرار دمکراسی و آزادی های فردی و اجتماعی واقعی در ایران جلوگیری کنند!!

آقای مسعود بهنود یکی از این "روشنفکران" است که گم شده خود و طیف سیاسی شان را در قانون اساسی جدید کشور همسایه و فارسی زبان افغانستان، یافته اند.

بهنود در نوشته ای تحت عنوان "جمهوری اسلامی افغانستان، صدای تحول در گوش تهران" که به تاریخ ۱۵ آبان (۷ نوامبر) در سایت "ایران امروز" منتشر شده است، با لحن ستایش آمیزی می نویسد: "پیش نویس قانون اساسی جدید افغانستان با گذاشتن پیشوند اسلامی برای جمهوری تازه پا، از موادی سرشار شده است که نوید زندگی آزاد و بی محدودیتی را به ساکنان آن کشور می دهد."

بقیه در صفحه ۴

احمد باطنی در دست قاتل مطبوعات!

در صفحه ۲

اخبار و رویدادهای مهم!

در صفحه ۶

مشاهده کرده اید (البته من خود ندیده ام ولی یکی از دوستان میگفت) که یک آقای با دکتر جهانشاهی مصاحبه میکرد» و ایشان می گفتند که چگونه این صفر که اینهمه آدم کشته زنده مانده (هنوز هم دل این آقای دکتر خنک نشده) و طرف مصاحبه کننده گفته بود که نه بابا، بیچاره کسی را نکشته بود و بعد هم ۳۲ سال زندان کشید. منظور من این است که وضع دشمنانش روشن است. من از دوستانش صحبت می کنم، آنهایی که هم بدانش بوده اند، اولین چیزی که در مورد صفرخان از طرف آنها برخورد کردم این بود که می گفتند صفرخان آنطور سیاسی نیست. میدانید که در فرهنگ سیاسی عقب مانده ما آدم سیاسی باید آدم فاضلی باشد، آدم کتاب خوانده ای باشد و چند تا مدرک هم داشته باشد و غیره.

بله صفرخان بدین لحاظ سیاسی نبود. حالا صحبت‌هایش را از برکت کار دوستان آقای طاهری دیدید. بعضی ها ممکن است بخندند نمیدانم شما خاطره ستارخان را شنیده اید یا نه؟ وقتی ستار خان آمد به باغ اتابک، خیلی ها برویش خندیدند. ولی اگر ستارخان را از تاریخ مشروطیت بردارید، از مشروطیت ایران چه می ماند؟ از انقلاب بزرگ مکزیک اگر امیلیانو زاپاتا را بردارید، از انقلاب مکزیک چه می ماند؟ از تاریخ عظیم جنبشهای بزرگ دهقانی روسیه، اگر استپان رازین و بوکاجف را بردارید، از آنها چه می ماند؟ مشکل واقعی ما این است که به توده پائین اعتقادی نداریم. همه ستایشگر صفرخان بوده ایم به عنوان یک زندانی. همه میدانیم که باید سر تعظیم فرود آوریم. ولی صفرخان کسی بوده که از پائین آمده، دوست من هدایت سلطان زاده گفت که صفرخان نماد جنبش بوده، جنبشی که ما باید تلاش کنیم که در آن صفرخان ها زیاد باشد.

امروز همه از مدرنیسم صحبت می کنیم، همین آلمان همین آلمانی که ساخته شد، بسیاری از رهبران سیاسی آن از میان اتحادیه ها برخاسته بودند. آرزوی که صفرخان قیام کرد، هشتاد درصد مردم ایران در دهات بودند و منطقه ای که صفرخان در آن قیام کرد، یکی از کانونهای بزرگ مالکی آذربایجان بود. تعجب آور است که پاره ای از دوستانی که با آنها در باره صفرخان صحبت می کردیم می گفتند که جنبش آذربایجان یک مسئله ملی بود و ربطی به خود مساله طبقاتی نداشته. باید گفت دقیقاً هم ربط داشته مساله ملی همان مساله طبقاتی بود. چه کسی میگوید که طبقاتی نبوده. خود صفرخان می گوید که مساله، از همان قیام دهقانی شروع شد.

از انقلاب بزرگ فرانسه اگر "سانکلوها" یا به زبان شیرین فارسی "کون برهنه ها" را بردارید از انقلاب کبیر فرانسه چه می ماند؟

اینکه میگویم صفرخان یک چهره تراژیک بود، این است که از پائین برخاسته بود و این در محافل روشنفکری ما همزم نمی شد. دومین نکته در باره صفرخان، این است که او متعلق به یک جنبش ملی بود. هنوز هم که هنوز است بعضی ها خبط بزرگی می کنند که میگویند مساله آذربایجان و پیشه وری را روسها درست کرده اند. حالا که نه روسها هستند و نه پیشه وری هست، ولی می بینید که همه جا در جوشش اند.

مسئله ملی رامتل عکس قوری مخفی نکنید. این پنجاه سال قبل اتفاق افتاده و ۵۰ سال هم کشور ما را سوزانده. شاید اکنون دیر شده باشد. من طرفدار اتحاد داوطلبانه همه ایرانیان هستم. دوستان ایرانی من همه میگویند که صفرخان فقط به آذربایجان تعلق نداشته، بلکه به همه مردم ایران تعلق داشته، به این مسئله توجه بکنید، آرزوی که در آذربایجان و کردستان، فرقه های دموکرات آذربایجان و کردستان برخاستند، من خودم در دهات آذربایجان دیده ام که مثلاً مرد متعصبی زنی را نشان میداد و می گفت زنکه فلان فلان شده هیجده سالش بوده و ده تیر به کمرش می بسته. در محاصره تبریز در ۱۳۲۴ سیصد هزار دهقان مسلح شرکت کردند. هدایت خوب نکته ای را مطرح کرد که گفت روسها میخواستند از این مسئله استفاده کنند، که می خواستند، دلیل نمیشود که اصل مسئله لوٹ شود. طبیعی است که گرگها در

انتظار فرصتی باشند. حالا هم همینطور است. آمریکا ممکن است در مبارزه با جمهوری اسلامی فلان استفاده را بکند، پس ما نباید با جمهوری اسلامی در بیافتیم که مبادا آمریکا نیز پشت این یا آن عمل باشد؟

مسئله ای که بنظر من آید این است که صفرخان بدو دلیل مورد بی عدالتی قرار گرفته. یکی اینکه از زندانی کوچک به زندانی بزرگ در آمده و دیگر اینکه در محیط روشنفکری ایران یک پدیده نجس تلقی شده. در اینجا باید از آقای طاهری به خاطر فیلم برداری آن جنبه هائی از صفرخان که ما می شناسیم تشکر کنیم، نه آن کسانی که میروند از پیرمرد هشتاد ساله ای که در چنگال سرطان دست و پا میزند، اقرار بگیرند که بخارج رفته ها چه میگویند؟ برگردند ایران؟ می بینم که کروی هم برای صفرخان پیام فرستاده است، آیا این است صفرخان؟ تجلیل از صفرخان باید تجلیل از آن چیزی باشد که واقعاً صفرخان بود. یعنی صدای مظلومیتی که نمیتوانست خود را بیان کند. باید به این مسئله توجه داشت. چرا مردی که مظهر مقاومت ایرانیها و مبارزین چپ بوده، در محیط روشنفکری ایران یک پدیده ویژه بوده. باید به این نکته توجه داشت. (متن سخنرانی در مراسم گرامیداشت صفرخان در آلمان)

احمد باطبی در دست قاتل مطبوعات است

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

پس از چندین روز نگرانی خانواده، دوستان و دانشجویان و فعالان سیاسی ایران نسبت به سرنوشت احمد باطبی زندانی سیاسی رژیم اسلامی، آشکار شده است «نیروهای ناشناس» که زیر نظر قاضی مرتضوی - قاتل مطبوعات ایران- هستند، احمد باطبی را ربوده اند.

پدر احمد باطبی که همراه با عبدالفتاح سلطانی وکیل وی، شب گذشته بامرتضوی، دادستان تهران ملاقات کرده بود؛ در این رابطه گفته است که قاضی مرتضوی، پدر احمد را نیز تهدید به دستگیری و بازداشت کرده است و مرتضوی می خواهد پرونده جدیدی برای احمد باطبی درست کند تا اتهام واهی که منجر به ۱۵ سال حبس برای او شد، فراموش شود.

اینک روشن است که دستگاه امنیتی- اطلاعاتی زیر نظر رهبر و گماشتگان او در دستگاه قضایی، احمد باطبی را ربوده اند و او را همراه با دیگر زندانیان سیاسی- عقیدتی، دگر اندیشان، کارگران و دانشجویان و معلمان مبارز زندانی، جوانان تظاهرکننده و معترض به بند کشیده اند. ربودن احمد باطبی، که در پی ملاقات او و برخی از خانواده های زندانیان سیاسی- عقیدتی با لیگابو نماینده سازمان ملل در امر آزادی بیان صورت گرفت؛ نشانگر وحشتی است که سردمداران حکومت اسلامی از افشای اقدامات جنایتکارانه و سرکوب گرانه شان در زندانهای ایران دارند. تهدید به زندان، ربودن و ناپدید کردن فعالان سیاسی و پیشروان جنبشهای اجتماعی، خصوصاً جنبش دانشجویی، حملات وحشیانه گروههای جمافدار و فالانژ اسلامی به تجمعات دانشجویی و اعتراضات مردمی، همه و همه نشانگر آنست که "عالی جنابان سرخ و خاکستری" با همان شیوه های قتلهای زنجیره ای به مصاف جنبش آزادی خواهانه و برابری طلبانه مردم ایران آمده اند. باید با ایجاد و تقویت ستادهای خبر رسانی و حمایت از زندانیان سیاسی و فعالان سیاسی و پیشروان جنبش های اجتماعی، برای دفاع از حقوق انسانی، نگذاریم که بار دیگر فاجعه قتلهای زنجیره ای تکرار شود. بگذار آفتاب حقیقت و آگاهی، تاریک خانه های اشباح را در هم ریزد و عالی جنابان خاکستری و سرخ را در جایگاه قاتلان و جانین، به محاکمه کشاند و شرایط را برای استقرار آزادی و مردم سالاری در کشور ما فراهم نماید!

سازمان کارگران انقلابی ایران- راه کارگر

درباره برگزاری نخستین سالگرد درگذشت صفرقهرمانی در تهران !

طبق اخبار و گزارشات رسیده مراسم نخستین سالگرد درگذشت صفرخان در روز ۱۶ آبانماه که با فراخوان دو کمیته برگزاری به صورت مستقل دعوت شده بودند با ناهماهنگی ها و تنش هائی همراه بوده که این خود مایه بسی تأسف است.

حقیقت اینست که صفرخان را نمیتوان از جنبش ملی-دموکراتیک آذربایجان و اساساً از مساله ملی در ایران و بویژه آذربایجان جدا کرد.

همچنین نمیتوان فراموش کرد که صفر خان تا آخرین لحظه حیات خود مدافع کارگران، تهیدستان و لگدمال شدگان بود و تا آخر عمر بر اعتقادات سوسیالیستی خود پایبند ماند.

ضمناً باید بخاطر داشت که صفر خان بیش از سی سال از عمر خود را در زندانهای ستم شاهی بسر برد و از همان اوایل روی کار آمدن جمهوری اسلامی در مقابل آن بود و از حکومت اسلامی تنفر بی پایان داشت و به همین خاطر نیز با همه جریاناتی که علیه جمهوری اسلامی مبارزه می کردند همدلی مطلق داشت.

برجسته کردن یک بعد از صفر خان و به ابعاد دیگر شخصیت او بی توجه ماندن ظلمی است در حق این قهرمان خلق های ایران.

طبیعی است که فعالان سیاسی- فرهنگی آذربایجان آنگونه که خود شایسته میدانند میتوانند مراسم بزرگ داشت سالگشت درگذشت صفرخان را برگزار کنند و باز بسیار طبیعی است که شعارها و خواسته های ملی و دموکراتیک خود را در این مراسم مطرح سازند و این حق طبیعی آنهاست. اگر بزرگداشت صفرخان فرصتی بوده برای بروز چنین خواست هائی، خود ضرورت پرداختن به مساله ملی در کشور چند ملیتی ایران را نشان میدهد که در آن ستم ملی واقعیتی است انکار ناپذیر.

مبارزه برای دموکراسی از مبارزه با اشکال مختلف ستم ملی جدائی ناپذیر است چرا که احترام به خواسته های دموکراتیک ملیت های مختلف مولفه ایست از دموکراسی و یکی از عیار سنج های پایبندی به آن.

طرح خواسته های دموکراتیک آذربایجانی ها را توطئه جمهوری اسلامی قلمداد کردن و یا بر چسب "پان ترکیست های افراطی" زدن به این خواسته ها، خود نشان عدم بلوغ سیاسی، بحرانی کردن مساله و عملاً خود همسو شدن با جمهوری اسلامی است. در عین حال نادیده گرفتن رویه دیگری از حقیقت وجودی صفرخان است که سی و دو سال زندان را بنام فرقه دموکرات آذر بایجان سپری کرد.

جای تأسف است که پاره ای از اشخاص بر درجه سواد او انگشت گذاشته و یا صرفاً بر "مدارا" و "شکیبایی" او اشاره کرده اند.

تردیدی نیست که صفر خان با همبندان و قربانیان رژیم از هر طیف و رنگی مرد بردباری و مدارا بود. لیکن روح عصیانگر او تا دم خاموشی نه با نظام شاه کنار آمد و نه با جمهوری اسلامی و این از آگاهی و شعور سیاسی او مایه میگرفت، و بسیار زودتر از انبوه "باسوادها" بر خصلت های ضد دموکراتیک هر دو نظام پی برده بود.

حقیقت اینست که آگاهی سیاسی و جهت گیری سیاسی و مترقی انسانها را نمیتوان با "مدرک رسمی" اندازه گرفت و زندگی صفرخان خود بهترین گواه آنست.

شخصیتی چون صفرخان را نه میتوان در آذربایجانی بودن او خلاصه کرد و نه از آذربایجانی بودنش منفک ساخت. او نام مشترکی بود برخواسته هائی گوناگون. صفر خان از یکسو، مظهري از خواسته های ملی و دموکراتیک آذربایجانی ها و همه ملیت ها در ایران و از سوی دیگر اعتقادات سوسیالیستی وی، او را با همه ایران یگانه میکرد.

استفاده ابزاری از نام و یاد او در جهت مقاصد سیاسی گروهی، شیوه ای است مذموم و بی احترامی به نام بزرگ او.

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

رادیو برابری

رادیو برابری هر شب ساعت هشت و نیم بوقت ایران (شش عصر بوقت اروپای غربی) بر روی ماهواره با مشخصات زیر برنامه پخش می کند:

Satellite: Hotbird 613East
Freq:12597 GHz
Transponder: 94
Symbol Rate :27500
Fec:3/4
CHannel :GBTS Feed ½
Right side of dual audio channel

شما میتوانید برنامه های هر روز را بصورت ضبط شده از طریق شبکه جهانی اینترنت، در آدرس زیر نیز گوش دهید:

www.radiobarabari.net

* کمک مالی *
• ابوحامد (کانادا)
• ۲۰۰ دلار شما رسید

تکرار می کند، بی آنکه بگوید قرار نیست هر شهروند عادی افغانی عضو لویه جرگه شود. این نهاد، مجلس از ما بهتران!! مجمع سران قبایل، گروههای جهادی، جنگ سالاران، فئودالها و تجار گردن کلفت بازار پرسود مواد مخدر است.

قرار نیست یک کارگر، یک دهقان، یک سوسیالیست، یک سکولارو یک مخالف مذهب، برای عضویت در این مجمع قبیله ای _ عشیره ای قرون وسطایی انتخاب شود. آنگاه همین بالماسکه مورد تمجید مسعود بهنود قرار می گیرد، چرا که میخواهد و اختیار آنرا دارد که پیش نویس قانون اساسی جدید افغانستان را تصویب کند. بعلاوه حتی اگر این قانون اساسی، نه توسط "مجمع خواص" (لویه جرگه) بلکه در یک رفراندم نیز مورد تصویب مردم قرار میگرفت، لزوماً به معنای دموکراتیک و مترقی بودن محتوای آن نبود. کما اینکه همین دو دهه پیش، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در یک همه پرسی، مورد تصویب اکثریت مردم قرار گرفت، اما هیچ انسان آزاده و دموکراتی در ایران و جهان- چه آنروز و چه اکنون- شکی در مورد ماهیت ارتجاعی و ضد دموکراتیک قانون اساسی نداشته و ندارد.

بهنود در قسمتی دیگر از نوشته خود، از آنجا که آگاه است در پیش نویس قانون اساسی جدید افغانستان، صراحتاً آمده که در آینده هر تغییری در آن بوجود آید اصل اسلامی بودن این قانون و حکومت "جمهوری اسلامی" بلا تغییر می ماند، با لحن کاملاً توجیه گرایانه ای، به خواننده قوت قلب میدهد که چنین تبصره ای زیاد مهم نیست چون بعد از انقلاب مشروطه در ایران، مشابه چنین تاکیدی در قانون اساسی ما نیز وجود داشته است، چه استدلال کوبنده ای؟!

در قانون اساسی مشروطه، چیزی بنام "شورای نگهبان" یا "شورای فقها" که بر انطباق قوانین و اقدامات حکومت یا تشیع علوی، نظارت کند هم تعبیه شده بود. آیا مردم ایران در هزاره سوم میلادی آنقدر مفلوک شده اند که به قوانین یکصد سال پیش باز گردند؟! مسعود بهنود در همین زمینه می نویسد: " تاکید بر آنکه هیچ قانونی در افغانستان مخالف اسلام نخواهد بود همانند تاکیدی است که قانون سلطنت مشروطه در ایران داشت و این تاکید مانع از آن نشده که بر برابری تمام اتباع افغانستان در برابر قانون تاکید شود که به معنای به رسمیت شناختن حقوق زن و مرد و پیروان مذاهب مختلف است. " این ادعا، جعل آشکاری بیش نیست. نه تنها در قانون اساسی مشروطه، اصل برابری در بسیاری زمینه ها از جمله حق رأی زنان برسمیت شناخته نشده بود، بلکه اکنون (یکصد سال بعد) در قانون اساسی جدید افغانستان هم اصل برابری حقوقی بدلیل تلفیق دین و دولت، تعیین یک مذهب رسمی و اصرار حکومت و قوانین بر انطباق خود با اصول دین اسلام، زیر گرفته شده

دنباله از صفحه یک " سکولاریسم نیم بند "

آقای بهنود بعنوان یک روزنامه نگار فعال، بعید به نظر میرسد متن و یا مواد قانون اساسی جدید افغانستان را که باید به تصویب مجمع سنتی و قرون وسطایی سران قبایل و ... (لویه جرگه) برسد، رویت نکرده باشند، به ویژه که در خود سایت ایران امروز و دیگر سایت ها، نکات کلیدی آن، بر شمرده شده است. بنابراین وقتی مسعود بهنود این چنین سخن می گوید، نه بخاطر عدم اطلاع از مفاد سراسر ارتجاعی و ضد دموکراتیک این قانون اساسی، بلکه ناشی از یک انتخاب سیاسی در راستای همان مثنی به بن بست رسیده اپوزیسیون پرو خاتمی است که در رویای یک ولایت مشروطه، یک جمهوری " دموکراتیک" اسلامی روز شماری می کنند، هر چند در بحث های روشنفکری، خود را مدافع جدایی دین از دولت (تشکیل حاکمیت سکولار) معرفی نمایند. بهنود می نویسد: " مهم ترین بخش این قانون، در مقایسه با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به رهبری کشور مربوطه می شود که در اختیار فردی منتخب مردم با اختیارات محدود برای مدت محدود در رأس حکومت است. " در پاسخ باید گفت، به رسمیت شناختن حق رأی مردم و نیز "انتخاب" رهبر و سایر مقامات مهم حکومت اگر چه در قیاس با دوره قرون وسطی، نشانه تحول است، اما به هیچوجه به معنای استقرار آزادی و دموکراسی نیست. حق رأی اگر با به رسمیت شناختن آزادی بی قید و شرط اندیشه، بیان، تشکل و از جمله حق بی چون و چرای انتخاب شدن و انتخاب کردن، تلفیق نشود، نمی تواند منجر به بنای دموکراسی سیاسی شود. مثلاً یک رژیم می تواند از مردم بخواهد که از میان رجال سیاسی متدین و یابیند به شرع انور، یکی را بعنوان رهبر، رئیس جمهور، نخست وزیر، قاضی القضاة و... "انتخاب" کنند. مثلاً اگر ولی فقیه حکومت اسلامی ایران، نه توسط مجلس خبرگان "انتخابی" بلکه مستقیماً از سوی مردم برگزیده می شد، یعنی از مردم می خواستند که از میان چند یا چندین آیت الله جامع الشرایط شیعه اثنی عشری، یکی را برگزینند، آیا این به منزله حق انتخاب و افعی مردم و دموکراتیک شدن حکومت بود؟! مسلماً نه.

در رژیم دیکتاتوری محمد رضا پهلوی نیز کلیه نماینده گان " مجلس شورای ملی" در یک انتخابات سراسری مبتنی بر حق رأی همگانی و به اصطلاح رقابت کاندیداهها، برگزیده می شدند. اما هیچ انسان دموکرات و مدرنی بخود جرأت نمیداد و نمیدهد که آن بالماسکه را "انتخابات آزاد" جا بزند. انتخاب یک نفر از میان چند کاندیدای ساواک پسند - و اکنون مورد پسند شورای نگهبان- نه تنها نشانی از دموکراسی- حتی دموکراسی لیبرالی - ندارد، بلکه ارتجاع محض است.

بهنود در جایی دیگر، علیرغم اعتراف به اینکه " لویه جرگه" افغانستان معادل "مجمع تشخیص مصلحت نظام" ایران است، ادعای انتخابی بودن این مجمع را

است. بهنود در حالی از حقوق زن در افغانستان صحبت می کند که همین دو هفته پیش " ملا تاج محمد" استاندار کابل، اعلام کرد که رقصیدن زنان در آزادی پروان عقاید مختلف قلمفرسای می کند که همین تابستان گذشته، وزیر عدلیه کابینه "کرزای" صراحتاً گفت که در حکومت اسلامی نوین افغانستان، جایی برای فعالیت و آزادی تشکل " بی دینان" از جمله " کمونیستها" وجود ندارد. همین ضدیت با اصل آزادی بی حصر و استثناء، در ماده ۳۵ پیش نویس قانون اساسی جدید افغانستان تکرار شده که در آن گفته شده که تشکیل احزاب سیاسی به متناقض نبودن مرامنامه و اساسنامه آنها با "احکام دین مقدس اسلام" مشروط است و یا در ماده ۵۵ دولت موظف شده که برای " از بین بردن رسوم مغایر با احکام دین مقدس اسلام " تدابیر لازم را صورت دهد.

این میتواند شامل: بی حجابی یا بد حجابی، نوشیدن مشروبات الکلی، رقصیدن زنان، معاشرت و عشق ورزی پیش از ازدواج، همجنس گرایی، تبلیغات و روشننگری های علمی و غیر مذهبی (از جمله نقد اسلام و قوانین اسلامی رژیم) و غیره شود یعنی اعمال و افعالی که در اسلام، " حرام" و در جهان مدرن و عرفی امروزی، "حلال" شمرده می شوند. بنابراین اصل محوری "عدم مغایرت با دین اسلام" آن چاه ویلی است که میتواند بسیاری از عرصه های زندگی فردی و اجتماعی را در بر گیرد. با وجود این اصل، حتی اگر شما هزار بار بر احترام به منشور جهانی حقوق بشر تاکید کنید، پیشیزی ارزش ندارد چون حکومت تئوکراتیک، نقص کامل حقوق بشر و اصل برابری بی چون چرای انسانهاست.

مسلمان بودن مقامات اصلی دولتی، انطباق سیستم آموزشی با احکام اسلام (صد رحمت به رژیم اسلامی ایران که برای برخی اقلیت های مذهبی نظیر ارمنه حق داشتن مدارس ویژه را برسیمیت شناخته)، اعتقاد به مجازات اعدام و انبوهی از اینگونه تبعیض ها و روشهای ارتجاعی، تردیدی در مورد محتوای ضد دموکراتیک این قانون و حکومت منبعث از آن (که در عین حال طوق بنده گی آمریکا را هم بر گردن دارد) به جای نمی گذارد. آنگاه با وجود این بالماسکه، روزنامه نگاری که خود را دمکرات میدانند، قانون اساسی جدید افغانستان را در یک جا « الگویی تازه از مردمسالاری مذهبی» و در جایی دیگر " حکومت سکولاریا نام جمهوری اسلامی " میدانند که ظاهراً باید مورد غبطه مردم تشنه آزادی ایران و مورد سر مشق آیت الله های حاکم بر کشورمان هم قرار گیرد.

حال آنکه اکثریت مردم ایران و اصولاً هر انسان ترقیخواه و آزاده ای میدانند که پله اول هر دموکراسی، جدایی کامل دین و ایدئولوژی از حکومت، تبدیل مذهب به امر خصوصی انسانها، آزادی کامل کلیه عقاید مذهبی و ضد مذهبی، عرفی شدن کامل نظام آموزشی و لغو هر نوع مذهب رسمی است. دو قرن پیش، اروپا با چنین مطالباتی، خود را از دوران تاریک انگیزاسیون کلیسایی و استبداد فیودالی، بیرون کشید و دولت های عرفی را بنیان گذاشت. دو قرن بعد اما، مسعود بهنود و بهنودها، هنوز در دوران ما قبل رنسانس، خواب یک حکومت دینی خوب را می بینند !!
۱۲ نوامبر

با ما ارتباط بگیرید

سر دبیر تک برگ arash@funtrivia.com

روابط عمومی سازمان public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان ۰۰۴۹-۴۰-۶۷۷۷۸۱۹

شماره فاکس سازمان ۰۰ ۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴

آدرس سایت راه کارگر www.rahekargar.net

آدرس سایت اتحاد چپ کارگری... www.etehadchap.com

آدرس سایت رادیو برابری..... www.radiobarabari.net

آدرس صندوق پستی سازمان. BP ۱۹۵ ۷۵۵۶۳ Paris cedex 12 France



* اخبار و رویدادهای مهم *

* **پدر احمد باطنی از تمامی ایرانیان تقاضای کمک کرده است**
پدر احمد باطنی در مصاحبه ای با رادیو آوای آشنا از تمامی آزادیخواهان خواسته است که برای نجات جان احمد باطنی بکوشند. **مصاحبه را بشنویید**

* **دو جاسوس جمهوری اسلامی از سوند اخراج شدند**
به گزارش روزنامه سوندی "اقتون پلادت" ۲ جاسوس جمهوری اسلامی که از ۲ هفته پیش در بازداشت به سر میبردند به ایران اخراج شدند. بر اساس اطلاعات منتشر شده این دو تن مشغول جاسوسی علیه بلوچ های پناهنده بودند

* **پنجمین سالگرد فروهر هادر حسینیه ارشاد برگزار می شود**
بر اساس خبر منتشره توسط ایسنا مراسم روز جمعه ۳۰ آبان از ساعت ۱۴ تا ۱۶/۳۰ با سخنرانی برخی چهره های سیاسی و دوستان فروهرها برگزار می شود.

* **غذا خوردن خانمها در حضور آقایان حرام است**
مسئول حراست زنان دانشگاه قم گفته است: غذا خوردن خانم ها در حضور آقایان حرام می باشد. نشریه دانشجویی پرسش وابسته به دانشگاه قم در شماره اخیر خود (آبان ماه ۸۲) در یک خبر تحلیلی در رابطه با همین موضوع آورده است: با فرارسیدن ماه مبارک رمضان جمعی از دانشجویان دختر این دانشگاه تصمیم گرفتند به خاطر تقدیر و تشکر از اساتید خود مراسم افطاری مختصری ترتیب دهند لذا برای این کار با تک اساتید خود صحبت کردند که با استقبال چشمگیر آنان مواجه شده بود. این نشریه آورده است: دانشجویان جهت انجام مقدمات و تشریفات برگزاری این مراسم با مقامات مسئول این دانشگاه از جمله مسئول جدید حراست و احد خواهران که فردی است به نام «خانم مسافر» صحبت کردند. پس از طی مراحل سرانجام نامه مهر و موم شده ای از سوی آنان دریافت شد که در محتوای آن آمده بود: «حضور خانم ها در این جلسه بلامانع می باشد، با حضور آقایان مخالفم» و نیز شرط گردیده بود که اجازه برگزاری مراسم در صورتی داده خواهد شد که دانشجویان کوچکترین تماسی با اساتید نداشته باشند.

* **سازمان تامین اجتماعی حکومت اسلامی سازمانی ضد کارگر**
سازمان تامین اجتماعی حکومت اسلامی بخشنامه و دستوراتی صادر می کند تا مانع دستیابی کارگران به حقوق قانونی اشان شود. به گزارش اینلنا انجمن صنفی کارگران میادین میوه و تره بار تهران و حومه طی نامه ای به مدیر عامل سازمان تامین اجتماعی نوشت: پس از لغو بند یک بخشنامه جایگزین بخشنامه های ۵۱۵/۱ و ۵۱۵/۱ توسط هیات عمومی دیوان عدالت اداری دستور اداری جدیدی که از طرف سازمان تامین اجتماعی صادر شده و به استناد ماده ۱۸۳ و ۱۸۵ قانون کار، پذیرش در خواست لحاظ شدن سابقه بیمه کارگران را منوط به شکایت آنان به دادگاه و گرفتن حکم دادگاه در مورد سابقه خود کرده است. در این نامه آمده است: متأسفانه سازمان تامین اجتماعی که می بایست پناهگاه بیمه شدگان و نگهدارنده حقوق و مزایای آنها باشد با استناد به بخشنامه ها و دستوراتی که صادر کرده و جایگزین قانون می کند بر علیه حقوق و مزایای قانونی بیمه شدگان موضع گیری می کند و همچنان به اعتراضها و درخواستهای کارگران بی اعتنائی می کند تا جایی که کارگران مجبور می شوند به دیوان عدالت پناه ببرند. در بخش دیگری از این نامه آمده است: انتظار می رفت که سازمان با رای دیوان عدالت اداری به خود بیاید و حقوق بیمه شدگان را پذیرا گردد و جالب این که بخشنامه یا دستور جدیدی صادر می کند که به مراتب شدید تر و مشکل آفرین تر از بخشنامه یا دستور لغو شده قبلی است. مگر بیمه شدگان چقدر فرصت و امکانات دارند که این سازمان مجبور شان می کند ماهها وقت مصرف کنند تا بخشنامه و دستور ضد کارگری و ضد قانونی سازمان را لغو کنند.
در این نامه اضافه شده است: آقای شریف زادگان، سازمان تامین اجتماعی با امکانات و موقعیتهایش متعلق به همین کارگران و بیمه شدگان است حال طبق کدام قانون بخشنامه و دستوراتی صادر می شود تا مانع دست یابی کارگران به حقوق قانونی اشان شود و زمینه های برخورداری از مزایای پیش بینی شده در قانون برای آنان از بین رود. در نامه این انجمن خطاب به مدیر عامل سازمان تامین اجتماعی گفته شده است: جنابعالی برای یکبار هم که شده مفاد بخشنامه های ۱۴۱ و بخشنامه جدید بازرسی از کارگاه ها و بخشنامه جایگزین بخشنامه های ۵۱۵ و ۵۱۵/۱ و دستورالعمل شماره ۳ مکاتیزه را مطالعه فرمایید تا متوجه شوید چگونه راههای ممکن را برای بیمه شدن و بیمه ای ماندن و احراز اشتغال به کار کارگران و منظور شدن سابقه کار آنها در پرونده بیمه هایشان را مسدود کرده اند و چقدر ماهرانه بر علیه قانون و حق قانونی کارگاههای کوچک موضع گیری شده است. دستور اداری صادر شده ای که بعد از لغو بند یک بخشنامه جایگزین تهیه و صادر شد نیز از جنس همان بخشنامه ها و موضع گیریهای قبلی است. سابقه بیمه شده تنها از طریق اعمال ماده ۳۹ و ۴۰ و ۱۰۱ قانون تامین اجتماعی باید منظور و لحاظ گردد و سازمان مسئول اعمال و اجرای مفاد قانونی مذکور است و در هیچ جای قانون تامین اجتماعی و قانون کار پیش بینی نشده که بیمه شده خود موظف به اثبات سابقه کار خود باشد. ماده ۳۶ قانون تامین اجتماعی نیز به کلیه بهانه ها و توجیهات خط بطلان کشیده و به صراحت گفته است تاخیر کار فرما در پرداخت حق بیمه و یا عدم پرداخت آن، رافع مسئولیت و تعهدات سازمان در مقابل بیمه شده نخواهد بود. ماده ۱۸۳ و ۱۸۵ قانون کار نیز مربوط به جرم ناشی از تخلفات قانون است و اگر قرار باشد جرم ناشی از تخلف بیشتری شود، مسئولین اجرای قانون می باید آن را در دادگاه مطرح و پیگیری نمایند و ربطی به موضوع سابقه بیمه شده ندارد. سابقه بیمه شده می بایست فقط بر اساس مواد ۳۹ و ۴۰ و ۱۰۱ قانون تامین اجتماعی مطرح و مشخص، منظور و لحاظ گردد.